



كد خبر : 10149480



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۲۴ ۱۳:۲۱

تفسير سوره مجادله جلسه 17 (1396/11/24)

JW Player

دانلود فایل صوتی

عَوْدُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (12) أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (13) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (14) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (15) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (16) لَنْ نُّغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (17)

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد، برخي از احکام فقهي را به همراه داشت، برخي از احکام مربوط به نفاق و ارتباط منافقين با دشمنان خارج از مرز و بوم و اينها را در برداشت. اينکه فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرُّسُولَ فَقَدِّمُوا**؛ مثل **{إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ}**؛ [1] يعني «اذا اردت أن تقرأ القرآن فاستعذ بالله»، نه بعد از قرائت قرآن، «اعوذ بالله» بگو؛ اينجا هم **{إِذَا نَجَّيْتُمُ الرُّسُولَ}**؛ يعني «اذا اردتم المناجات فقدموا».

مطلب ديگر اين است که طبق آن روايتي که مرحوم صدوق (رضوان الله عليه) در توحيد خود از حضرت امير نقل کرد که قبلاً خوانده شد: **«قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ»**؛ يعني **«حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ»**؛ [2] يعني زيارت الله؛ زيارت نامه ذات اقدس الهي همين نماز است. زيارت معصومين مشخص است، چون تمام جمله هاي اذان را حضرت معنا کرد، وقتي به **«قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ»** رسيد فرمود: **«حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ»**؛ پس زيارت ذات اقدس الهي به نماز اوست.

روايتي که همين شيخ صدوق (رضوان الله عليه) در کتاب شريف من لا يحضره الفقيه نقل کرد اين است که **«إِنَّ الْمُصَلِّيَ يُنَاجِي رَبَّهُ»**؛ [3] صلات مناجات با خداست؛ البته آن «مناجات شعبانيه» و اينها مقداري از اين مسائل را باز کردند. اگر بعضي از اهل تفسير، نظر ايشان اين است که اگر مناجات با پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) صدقه دارد، مناجات با ذات اقدس الهي هم بي صدقه نيست؛ منتها صدقه آن تهليل، تكبير، تسبيح و تحميد است؛ همين **«سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»** چون در بعضي از نقل ها هم آمده است که «التهليل صدقه»، «التكبير صدقه». صدقه يعني چيزي که باعث تصديق ايمان است. بنابر اين نماز، مناجات با خداست و قبل از نماز، آن اذکاري که وارد شده است، اينها به منزله صدقات است.

نکته ديگري که باز برخي از اهل تفسير گفتند اين است که وجود مبارک پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) که حيات و ممات او يکسان است، به همان دليلي که چند جلسه قبل درباره زيارت حرم مطهر آن حضرت آيه **«جَاؤُكَ»**؛ [4] خوانده شد. اين بزرگواران مي گويند اگر کسي توفيق آن را پيدا کرد که در خدمت حديث نبوي (صلي الله عليه و آله و سلم) بود و با روايات پيغمبر تماس گرفت؛ مثل اين است که دارد با آن حضرت مناجات مي کند و شايسته است که قبلاً صدقه بدهد و صدقه او هم اذکار الهي است. اينها نمي خواهند بگويند که حتماً قرآن اين را مي خواهد بگويد؛ اما از اين رمزگشايي قرآن دارند کمک مي گيرند. از برخي از روايات که وارد شده است که **«الْمُصَلِّي إِذَا صَلَّى يُنَاجِي رَبَّهُ»**؛ [5] مي گويند آن محدثي که توفيق اين را پيدا کرده که روايات پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) را زيارت کند، مطالعه کند، تأمل کند و شرح بنويسد، اين به منزله مناجات با پيغمبر است و شايسته است که قبل از آن، تسبيح و تهليل و تکبير بگويد. اينها را نه عنوان يک حکم فقهي که واجب باشد يا فتوا به استحباب بدهند، اينها بر اساس استيناس است که اگر **«الْمُصَلِّي إِذَا صَلَّى يُنَاجِي رَبَّهُ»**، پس محدث، معلّم، مفسّر، اينها که با حديث نبوي و اهل بيت (عليهم السلام) که **{وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ}**؛ [6] يکي هستند، اين صدقات اذکار را به همراه دارد.

مطلب دیگر اینکه فرمود اگر شما این کار را نکردید، **{فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ}**؛ برخی از مفسران، مثل آلوسی و اینها گفتند که اگر شما توفیق آن را پیدا نکردید که صدقه بدهید، **{فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ}**، «ثُبور» یعنی هلاکت. فرمود خود را در مُثَابَرَه، - مثابره با همین ثُبور با «ثاء» مثلث - خود را به زحمت ببندازید، به رنج ببندازید، [7] نفرمود: «فصلوا» فرمود: **{فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ}**، تا آن خطر را جبران نکند. این برداشت نارواست، برای اینکه اصلاً در قرآن کریم و همچنین در روایات، به ما در هیچ جا نگفتند «صلوا»؛ نماز بخوانید! همه گفتند: «أَقِمْوَا الصَّلَاةَ». نکته آن هم قبلاً گذشت خدا قرآن را به عنوان کتاب حکیم معرفی کرد: **{يَسْ * وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ}**، [8] این دین حکمت است، این قرآن حکمت است، این روایات حکمت است. در روایات آمده که «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»؛ [9] این دو مطلب؛ یعنی سر تا پای قرآن و روایات اهل بیت که عدل قرآن هستند حکمت است. در روایات هم آمده که صلات عمود دین است، این دو مطلب؛ سوم این است که اگر دین حکیم است و حرف حکیمانه می‌زند، هرگز نباید بگوید نماز بخوان! چرا؟ چون ستون را نمی‌خوانند، ستون را اقامه می‌کنند؛ لذا هر جا سخن از نماز است، **{أَقِمْوَا الصَّلَاةَ}**، **{يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ}**، [10] مگر شما نماز را معرفی کردی که ستون است، ستون را که نمی‌خوانند. باید طوری حرف بزنید که با گفته‌های قبلی شما هماهنگ باشد؛ این یک چیز جدایی نیست. آنجایی هم که دارد: **{مُصَلِّينَ}**، آنها هم به **{يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ}** است. **{أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي}**، [11] **{أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ}**، [12] **{أَقِمْوَا الصَّلَاةَ}**، **{يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ}**، همه جا سخن از اقامه است. آنجایی هم که **{مُصَلِّينَ}** دارد، **{فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ}**، [13] کذا و کذا، آنها هم یعنی «مقیمون الصلاة».

این معنای تفسیر قرآن به قرآن یا تفسیر قرآن به حدیث یا تفسیر حدیث به حدیث است. اگر دین گفته نماز ستون دین است، باید بگوید: **{أَقِمْوَا الصَّلَاةَ}**، چه اینکه گفته است. اینجا هم از همان قبیل است، نه اینکه حالا اگر دست شما از صدقه دادن کوتاه شد، خودتان را به هلاکت ببندازید، به مثابره ببندازید که تعبیر آلوسی است.

مطلب بعدی آن است که زکات برای تأمین نیاز فقرا و سایر مصارف است و این سالی یک دفعه است. برای رفع نیازهای مقطعی، موسمی، گاهی این گونه از صدقات مطرح است، گاهی کفاره مطرح است، گاهی فدیة مطرح است. این فدیة‌ها، کفاره‌ها، چه در حج، چه در قتل‌های غیر عمد، چه در این گونه از موارد که **{فَقَدْ مُوا بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُم صَدَقَةً}**، این برای رفع نیازهای موقت وسط سال است؛ اما آن زکات‌ها و خمس‌ها برای رفع نیازهای سالانه و مشخص است که بودجه سالانه دولت اسلامی است: **{كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}**؛ [14] این **{كَيْ لَا يَكُونَ}** از آن کلمات برجسته و اصول متقن قرآن کریم است: **{كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ}**. همچنین قدرت را برای همه مردم می‌خواهد: «کي لا يكون دولة بين الاغوياء منكم»؛ کسی که قدرت دست او است همه قدرت‌ها و توان را بگیرد، این نباشد. در اغنیا این طور است، در اقوياء هم همین طور است و در همه موارد.

فرمود: {فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ}، بعد در این اثنا چون در مکه منافق وجود داشت؛ منتها کم بودند، در مدینه منافق رسمی بود؛ یعنی یک سوم مردم مدینه تقریباً منافق بودند به قرینه جریان جنگ اُحد که هزار نفر از منزل حرکت کردند به اُحد بروند، تقریباً سیصد و اندی در همان اوایل یا نیمه راه برگشتند و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را یاری نکردند؛ اینها منافقانی بودند که با کفار ارتباط رمزی داشتند. در این قسمت فرمود: {أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ}، در داخل مدینه، مسیحی‌ها نبودند، اطراف مدینه مثل نجران و اینها مسیحی بودند و مسیحی‌ها هم خیلی علیه مسلمان‌ها در ستیز و جنگ نبودند؛ مثل یهودی‌ها. یهودی‌ها هم در داخل مدینه بودند، هم دائماً به عداوت می‌پرداختند. فرمود: {أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ}؛ یعنی منافقینی که {تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ}، اینها سرپرستی، دوستی، یک رابطه رمزی با یهودی‌ها دارند که یهودی‌ها مورد غضب خدا هستند. در بخش‌هایی از قرآن کریم چه در سوره «نساء» چه در سوره «مائدة»، در بخشی از اینها «مغضوبٌ علیه» بودن این یهودی‌ها را آن‌جا ذکر کرد. این منافقین یک ارتباط دوستانه با یهودی‌ها خیبر و امثال خیبر داشتند و در تحت ولایت اینها بودند، یا با اینها موالات داشتند. غرض این منافقین رسیدن به یک سلسله مقامات بود تا آن روزی که ممکن بود مخالفت کردند، بعد وقتی دیدند اسلام دارد رشد می‌کند به نفاق پرداختند. فرمود چند تا مطلب درباره این منافقین است؛ {مَا هُمْ مِنْكُمْ}؛ این منافقین از شما مؤمنان نیستند، یک؛ {وَلَا مِنْهُمْ}؛ از یهودی‌ها هم نیستند، دو. در بخش‌هایی از سوره مبارکه «نساء» گذشت که {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالٍ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلاَ إِلَى هَؤُلَاءِ}؛ نه به طرف مؤمنین هستند نه به طرف کفار. {وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا}،^[15] اینکه فرمود: {مَا هُمْ مِنْكُمْ}؛ یعنی این منافقین از شما مؤمنین نیستند، یک؛ و از یهودی‌ها هم نیستند، دو؛ این یک بخش. کسی که منافق است، واقعاً کافر است؛ لذا در بخش‌های دیگر فرمود: {هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ}،^[16] چون در حقیقت منافق با کافر است، بلکه بدتر از کافر است که {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ}.^[17] پس دو مطلب است: یکی اینکه به حسب ظاهر نه جزء شما هستند، نه جزء آنها. به حسب باطن که {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ}. آن مطلب اول که اینها به حسب ظاهر نه از مؤمنین هستند نه از کفار، در سوره مبارکه «نساء» فرمود آیه 143 سوره مبارکه «نساء»: {مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلاَ إِلَى هَؤُلَاءِ}؛ اما به حسب واقع که منافق کافر است به آن مناسبت در سوره مبارکه «مائدة» این آیه را نازل کرد، آیه 51 به بعد سوره «مائدة» فرمود: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ} پس اگر کسی تحت ولایت آنها باشد و رابطه رمزی با آنها داشته باشد، از آنها محسوب می‌شود؛ {إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ}.

پرسش: منافق نماز می‌خواند، حالا فرق عملی بین نماز خواندن و

پاسخ: بله، در همان سوره مبارکه «نساء» دارد که اینها {لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا}؛ اینها کم به یاد خدا هستند. در آن سوره مبارکه «نساء» قبلاً گذشت که اینها اصلاً به یاد خدا نیستند، چون کافر هستند.

پرسش: فرق عملی بین اقامه و خواندن چیست؟

پاسخ: این {قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ} است؛ اما {قَامُوا} به حسب ظاهر و ریاءاً، چون {يُرَاءُونَ النَّاسَ}. فرمود: {وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى}؛ بی میل و بی رغبت. {يُرَاءُونَ النَّاسَ}؛ این ایستاده به حسب ظاهر با دیگران در صف جماعت؛ ولی دارد ریا می کند.

در این قسمت یک نکته مهمی است که یک روایت کوتاهی است که سیدنا الاستاد فرمودند این جزء غرر روایات ماست، [18] آن روایت، خوب معنا کرده و آن این است که در این آیه فرمود: {وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا}؛ یعنی آیه 142 سوره مبارکه «نساء»؛ فرمود منافق کم به یاد خداست، او که اصلاً به یاد خدا نیست؛ نه قلیل، نه کثیر. این جای سؤال هست. روایت این را معنا کرده و سیدنا الاستاد می فرماید این از غرر روایات ماست؛ با اینکه جمله کوتاهی است. فرمود اینها فقط برای دنیا صف شما می آیند، این یک اصل؛ {قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ}، این اصل دوم؛ پس {لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا}. چقدر این دو جمله لطیف است! یعنی هیچ به یاد خدا نیستند، این برای دنیا داخل صف شما می آید، دنیا هم که متاع قلیل است. چقدر این جمله روایت غنی و قوی است! آدم مبهوت می شود! وگرنه اول با این آیه برمی خورد، با یک اشکال غیر قابل حل روبه رو می شود، برای اینکه او اصلاً خدا را قبول ندارد، نه کم نه زیاد؛ {لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا} یعنی چه؟ اولاً در صف جماعت اول تا آخر مثل دیگران هست. گریه هم می کند، تظاهر هم دارند؛ این برای ظاهر؛ در باطن هم که اصلاً خدا را قبول ندارند؛ این {قَلِيلًا} یعنی چه؟ {لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا} این یعنی چه؟ در روایت دارد که اینها فقط برای دنیا این کار را می کنند، دنیا هم که متاع قلیل است. آدم متحیر می شود در همین یک جمله روایتی که ائمه فرمودند. [19]

حالا درباره سوره مبارکه «مائده»؛ فرمود ظاهر آنها را ما گفتیم؛ یعنی به حسب ظاهر، اینها نه جزء مسلمان ها هستند، نه جزء یهودی ها، برای اینکه نه عقیده به این دارند، نه عقیده به آن. مطلب دوم این است که همین بی عقیدگی کفر است؛ اینکه نه یهودی باشد، نه مسلمان، کافر است. پس به حسب ظاهر، نه از شما هستند و نه از آنها؛ به حسب باطن، واقعاً کافر هستند و در درک اسفل از جهنم هستند. در سوره مبارکه «مائده» این خطر را گوشزد کرد. فرمود حالا که شما حکومت تشکیل دادید، یک عده منافقین در بین شما هستند. تا خبری شد به بیگانه ارتباط می دهند، یا از آن جا دستور می گیرند. این را در سوره «مائده» فرمود که در مدینه نازل شد. {فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ}؛ تا خبری شد فوراً به بیگانه ارتباط می دهند؛ یا از آن جا دستور می گیرند یا به آنها گزارش می دهند. {يُسَارِعُونَ فِيهِمْ}؛ نفرمود «يُسَارِعُونَ اليهم»، نه اینکه تازه به طرف آنها گرایش پیدا کنند به سرعت به آن طرف بروند! اصلاً باطن اینها با آنهاست؛ لذا فرمود: {يُسَارِعُونَ فِيهِمْ}، نه «يُسَارِعُونَ اليهم»، چون باطناً که با هم هستند، فوراً با آنها تماس دارند. چه کار بکنند؟ چرا با آنها تماس می گیرند؟ {يَقُولُونَ نَخْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ}؛ [20] حرف منافقین این است که ممکن است این نظام شکست بخورد دوباره آنها برگردند ما چرا رابطه خود را با آنها قطع نکنیم؟ این حرف ها را می زنند. {يَقُولُونَ نَخْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ}؛ گاهی اوضاع برمی گردد، آنها می آیند، ما چرا رابطه خود را با اینها قطع نکنیم؟ ببینید حرف روز است. سؤال

کردند که این قرآن چطور است که ما هر شب هر روز هر سال می‌خوانیم، خسته نمی‌شویم برای ما تازگی دارد؟ فرمود «يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ» [21] شما الآن تقریباً سی سال یا دویست سال یا صد سال دارید زندگی می‌کنید، این آفتاب را هر روز می‌بینید، هیچ وقت شد که بگویید ما خسته شدیم، شصت هفتاد سال است که داریم آفتاب را می‌بینیم؟! این خستگی ندارد این به حیات آدم وابسته است. فرمود: «يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ». این تعبیر «من باب جري» «من باب جري» که در المیزان است از همین حدیث گرفته شد. فرمود شما الآن حالا یا سی سال هستید یا هشتاد سال هستید یا نود سال هستید، هیچ شد که بگویید ما در این هشتاد سال خسته شدیم هر روز آفتاب را دیدیم؟ اصلاً زندگی به این وابسته است. فرمود قرآن از همین قبیل است، هشتاد سال است که داریم نفس می‌کشیم یا هشتاد سال است داریم آب می‌خوریم، اینها حیات انسان به آن وابسته است. اینها می‌گویند: {نَحْشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ}، بعد به آنها بگو {فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِي بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَيَّ مَا أَشْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ}؛ از آن طرف اگر فیض خدا این نظام را حفظ کرد، آن وقت جواب خدا را چه می‌دهید؟

همین گروه که نه جزء مسلمان‌ها هستند، نه جزء یهودی‌ها، در سوره مبارکه «مجادله» که محل بحث است به این صورت بیان شده: {أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ}؛ یعنی منافقین که {تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ} یعنی همین یهودی‌ها که فرمود: «اولئك الذين غضب الله عليهم». {مَا هُمْ}؛ یعنی این منافقین، {مِنْكُمْ}؛ از شما نیستند، برای اینکه منافق هستند {وَلَا مِنْهُمْ}؛ یهودی نیستند، برای اینکه بی‌دین هستند.

{وَيَخْلِفُونَ عَلَيَّ الْكَذِبَ}؛ با اینکه می‌دانند که دارند دروغ می‌گویند، قسم هم می‌خورند، این قسم برای آنها یک سپر است. {وَيَخْلِفُونَ عَلَيَّ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ}؛ با اینکه می‌دانند این کار آنها دروغ است و فلان مطلب دروغ است، سوگند هم می‌خورند. این قسم بر دروغ، چگونه متمسک می‌شود؟ قبلاً این بحث گذشت که خبر کذب چگونه متمسک می‌شود؟ آدم می‌خواهد دروغ بگوید یعنی چطور دروغ بگوید؟ می‌داند که این محمول متعلق به این موضوع نیست، چگونه جزم پیدا می‌کند به ثبوت این محمول برای این موضوع؟ از مرحوم آقا شیخ (رضوان الله تعالی علیه) - سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیه) که آن محضر مرحوم آقا شیخ را درک کردند، اینها - نقل می‌کردند که مرحوم آقا شیخ به زحمت افتاد که خبر کذب را چگونه باید توجیه کرد؟ آدمی که دارد دروغ می‌گوید با اینکه می‌داند که محمول متعلق به موضوع نیست، چطور جزم پیدا می‌کند؟ ایشان به این فکر افتاده که تجزیم هست، نه جزم و امثال آن. «و الذي يصح الختم» این است که اصلاً منطق را برای همین گذاشتند که آدم بین قضیه و تصدیق فرق بگذارد. در منطق، بخش‌های اولی آن خیلی علمی نیست، قسمت مهم منطق که علمی و دقیق و فکری است آن صناعات خمس است که فرق برهان با جدل، با شعر، با خطابه، با مغالطه چیست؟ ما خیال می‌کنیم اخلاق یعنی کسی که سه چهار تا آیه حفظ بکند، سه چهارتا روایت حفظ بکند، برود سخنرانی بکند، این می‌شود درس اخلاق؛ این موعظه است، این علم نیست. اخلاق جان‌کندن می‌خواهد؛ اخلاق جهاد اکبر است. تا آدم متوجه نشود و نفهمد روح چیست و چند قوه دارد؟ شئون آن

قوا چیست؟ روابط آن قوا چیست؟ عدوات و دشمنی قوا چگونه است؟ یعنی و هم را شناسد، خیال را شناسد، درگیری و جنگ تن به تن خیال و وهم با عقل را شناسد که خروجی آن مغالطات سیزده‌گانه است؛ درگیری و سنگ‌گیری شهوت و غضب با عقل عملی که «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»، چیست؟^[22] این اصلاً فنّ اخلاق را نچشیده است. اخلاق علم است و آن موعظه، سخنرانی است. اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ»^[23] جنگ بزرگی است؛ جنگ بیرون سال‌ها درس خواندن می‌خواهد، این جنگ اکبر و جهاد اکبر درس خواندن نمی‌خواهد؟ یک وقت است که کسی می‌گوید که آقا! مواظب باش اگر سرما خوردی ترشی نخور یا شیرینی نخور، یا چربی نخور! شال‌گردن بپوش! اینجا موعظه است که کسی سرما نخورد. اینکه طب نیست! طبیب آن است که بداند ویروس چیست؟ چه کاری در بدن می‌کند؟ چه مقاومتی بدن با آن می‌کند؟ کدام عضو را فلج می‌کند؟ آن می‌شود سواد، می‌شود علم طب. اخلاق چیزی دیگر است، موعظه چیزی دیگر است. در این صناعات خمس، برهان داریم، شعر داریم، خطابه داریم، جدل داریم و مغالطه. اصلاً صنعت شعر را برای این گذاشتند که ما بین قضیه و تصدیق فرق بگذاریم. در قضایای کاذبه قضیه هست؛ ولی تصدیق نیست اصلاً. اخلاق جزء علوم فلسفی است، چطور می‌شود که انسان عالم است و عمل نمی‌کند؟ فقه از او بر نمی‌آید؛ بر نمی‌آید یعنی بر نمی‌آید! ما از فقیه سؤال می‌کنیم که چگونه است که این شخص خودش عالم است، این آیه را خوانده، معنا کرده، درس گفته، کتاب او هم چاپ شده؛ ولی معصیت می‌کند؟ می‌گوید من چه می‌دانم؟ این ایمان ندارد، همین! آن نیرویی که مسئول اندیشه است جایگاهی دارد؛ آن نیرویی که مسئول انگیزه است جایگاهی دارد. بین اندیشه و انگیزه «بین الأرض و السماء» فاصله است. آن یک سلسله دشمن‌های سنگر گرفته دارد، این یک سلسله دشمن‌های سنگر گرفته دارد. این محاسبه نفس که فرمودند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»^[24] یعنی این سنگرها را مواظب باش! آن‌گاه آدم می‌فهمد که چگونه مطلبی را صد درصد می‌داند، سخنرانی هم کرده، در این زمینه هم گفته؛ اما نه از رومیزی می‌گذرد، نه از زیرمیزی؟! علم هست، چرا {وَجَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ}؟^[25] فقیه می‌گوید من چه می‌دانم! فقه می‌گوید من چه می‌دانم! آن اخلاق است که می‌داند که چگونه انسان صد درصد می‌داند؛ ولی معصیت می‌کند؟ او جنگ درونی و جهاد اکبر را بررسی کرده است. فقه کجا می‌تواند تشخیص بدهد که چرا انسان چیزی را صد درصد می‌داند و عمل نمی‌کند؟! وجود مبارک کلیم حق به فرعون فرمود: {لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِصَائِرٍ}؛^[26] برای تو صد درصد روشن شد که من معجزه آوردم و سحر نیست، چرا قبول نمی‌کنی؟ پس می‌شود انسان صد درصد بداند که جهنم حق است؛ ولی معصیت بکند؛ اخلاق چیزی دیگر است.

مدح و هجو و فحش‌ها برای چیست؟ در فحش انشا است، قضیه است به حسب ظاهر؛ منتها تصدیق در آن نیست. نه اینکه جزم کند، اصلاً صنعت شعر که از صنایع پنج‌گانه فنّ منطق است، این را برای این گذاشتند که ما بین قضیه و تصدیق فرق بگذاریم. ما دو تا جزم داریم: یکی جزم درونی متعلق به موضوع و محمول است که کسی با دلیل ثابت کرده است که «الف»، «باء» است. این «است» که در منطق ملاحظه کردید «تسمی القضية عقدا»، گره است. این «هو» در عربی، این «است» در فارسی، مثل گرهی

است که این دو تا نخ را به هم بند می‌کند؛ محمول را با موضوع، موضوع را با محمول گره می‌زند؛ لذا «تسمی القضية عقداً»، این کار عقل نظری است. علم و برهان است و کار حوزه و دانشگاه است؛ اما کار مسجد و حرم و حسینیه این است که عصاره این علم را با جان خود گره بزند بشود عقیده. وقتی عقیده شد این بیان نورانی حضرت است که «العقل ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»، چون با جان گره خورد. آن «است» خیلی آسان است؛ دروغ گفتن آسان است، راست گفتن آسان است، چون در آن «است» تصدیق نیست، فقط در قضایای صادق، جزم به «ثبوت المحمول للموضوع» است. در قضایای کاذبه، قضیه است و تصدیق نیست. تصدیق علمی مربوط به آن قضایای صادق است. در قضایای کاذبه اصلاً تصدیق نیست. صنعت شعر که از صنایع پنج‌گانه منطق است آن را گذاشتند برای بیان فرق بین قضیه و تصدیق. اگر عصاره این مطلب را با جان خود گره زدیم می‌شود عقیده، آن وقت این می‌شود: «العقل ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ».

اینها دروغ می‌گفتند و سوگند هم یاد می‌کردند، چون تصدیق که نمی‌خواهد؛ لذا متمشی می‌شود. این جزم، یک جزم کاذب است بر اساس کذب خبری و مخبری؛ هم خبر دروغ است و هم مخبر. گاهی ممکن است خبر راست باشد؛ ولی او چون علم ندارد برای او دروغ است. فرمود: {وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ}. در اوایل سوره مبارکه «انعام» بحث آن گذشت که اینها در قیامت هم دروغ می‌گویند: {وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ} [27] فرمود ما این مشرکین را در قیامت حاضر می‌کنیم، می‌گوییم این چه شرکی بود ورزیدید؟ اینها می‌گویند قسم به خدا ما مشرک نبودیم! این همان دروغ گفتن دنیا که ملکه شد در قیامت ظهور می‌کند. شما دیدید آدم بد دهن در خواب هم که حرف می‌زند به این و آن فحش می‌گوید. این ملکه است که حرف می‌زند، نه خود این شخص. این شخص که اختیاری ندارد؛ چرا آدم بد دهن در خواب هم بخواهد حرف بزند فحش می‌گوید؟ این ملکات روز او ظهور کرده است، این که الآن با اختیار حرف نمی‌زند. اینجا در آیه 22 به بعد فرمود که {انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ} [28] در همان صحنه قیامت، ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نگاه کن که چطور دروغ می‌گویند؟! بت پرستی‌شان که الآن مشهود است دارید می‌بینید؛ هم شما می‌بینید هم ما می‌بینیم، هم خودش می‌بیند، هم دیگران می‌بینند؛ عمل ایشان مجسم شده دارند می‌بینند؛ اما مرتب می‌گویند که ما بت پرست نبودیم. ترفند ایشان را ببین! {ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ * انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلُّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ}، غرض این است که در قیامت اینکه دست و پا شهادت می‌دهد، زبان حرف می‌زند، آن طوری که ملکات درونی او است حرف می‌زند. در اینجا هم فرمود: {يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ}، یقین دارند که این دروغ است و سوگند هم یاد می‌کنند. بعد می‌فرماید این سوگند، دست‌مایه‌ای است برای اینها، سپری است برای اینها، یک سپر سودآوری است. {وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ}، اینکه جدّ آنها متمشی می‌شود نیست، چون تصدیق ندارند اصلاً، وقتی تصدیق نباشد، فقط قضیه باشد، هر طوری می‌توانند برگردانند. در قضایای کاذبه، موضوع هست، محمول هست، حکم بین موضوع و محمول ظاهراً هست؛ ولی تصدیق نیست؛ یعنی به نفس گره نخورده که نفس باور

داشته باشد که «الف»، «باء» است. تصدیق برای قضایای برهانی است، برای قضایای جدال أحسن است و مانند آن و گرنه در قضایای کاذب، در مدح‌ها، در هجو‌ها، در تشبیهات، در فحش‌ها، همه اینها قضایا هستند، گزارش‌هایی که می‌دهند به حسب ظاهر قضیه است؛ اما در هیچ کدام از اینها تصدیق نیست. آن کسی که دارد دروغ می‌گوید فحش می‌دهد، تهمت می‌زند، این چگونه جزم دارد به «ثبوت المحمول للموضوع»؟ خودش یک چیزی را ساخته است. اصلاً صنعت شعر از صنایع پنج‌گانه منطق را گذاشتند، برای اینکه آدم بداند فحش چیست، مدح چیست، هجو چیست، تهمت چیست، اینها چیست، فقط موضوع است و محمول، همین!

فرمود: {يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَغْلَمُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ}، هم به نظام خود، هم به دین خود هم به جامعه خود، هم به پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) دارند خیانت می‌کنند. {اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً}؛ فوراً سوگند یاد می‌کنند. این سوگند هم سپر اینهاست، تند و تند هم قسم می‌خورند. {فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ}؛ جلوی راه خدا را بستند؛ هم بیراهه رفتند و هم راه دیگران را بستند. این «صدّ» با «صاد» عبارت از انصراف اولاً، صرف ثانیاً؛ یعنی «انصرفوا بأنفسهم و صرفوا غیرهم» این می‌شود: {يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ}.

پرسش: در قیامت که همه چیز هویدا و روشن شده.

پاسخ: بله، روشن شده، درون این هم روشن شده. این چند مقطع است؛ یک وقت دست و پا شهادت می‌دهد، یک وقت خودشان شهادت می‌دهند. خودشان شهادت می‌دهند هم یک وقت از این قبیل است، یک وقت این است که اگر - خدای ناکرده - کسی به صورت حیوان درآمده به صورت گرگ درآمده، همان طوری که در دنیا فرمود: {كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ}؛ [29] حالا اگر کسی به صورت مار و عقرب درآمده، تمام بدن او شهادت می‌دهد که گزنده است، شهادت قولی که لازم نیست. حالا اگر کسی به صورت درنده درآمده، به صورت گرگ درآمده، اینکه {أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ}؛ [30] به صورت حیوان درآمدند، اگر کسی - معاذ الله - به صورت حیوان درآمده لازم نیست حرف بزند. الآن گرگ تمام بدنش شهادت می‌دهد که درنده است. این یک نحوه شهادت است {شَهَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ}؛ [31] یک نحوه هم که شهادت اعضا و جوارح است؛ این ظهور حقیقت است حقیقت ظاهر شد.

فرمود: {اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً}؛ فوراً سوگند یاد می‌کنند زیر سپر سوگند می‌روند که محفوظ بمانند. {فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ}، یک وقت است که صدّ با «سین» است، یعنی نمی‌گذارد کسی برود. یک وقت صدّ با «صاد» است؛ یعنی «انصرفوا بأنفسهم و صرفوا غیرهم»؛ نه خود رفتند و نه گذاشتند کسی دیگر برود. این «صدّ عن سبیل الله» است. {فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ}، که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

[2]. التوحيد(للدوق)، ص240 و 241.

[3]. ر. ك: من لا يحضره الفقيه، ج1، ص210؛ «الْمُصَلِّي مَنْ يُنَاجِي مَا انْقُتِلَ».

[4]. سورة نساء، آيه64.

[5]. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج4، ص39.

[6]. سورة آل عمران، آيه61.

[7]. روح المعاني، ج14، ص225.

[8]. سورة يس، آيات 1 و2.

[9]. المحاسن(برقي)، ج1، ص44.

[10]. سورة مائدة، آيه55.

[11]. سورة طه، آيه14.

[12]. سورة إسراء، آيه78.

[13]. سورة ماعون، آيات 4 و 5.

[14]. سورة حشر، آيه7.

[15]. سورة نساء، آيات142 و 143.

[16]. سورة آل عمران، آيه167.

[17]. سورة نساء، آيه145.

[18]. الميزان في تفسير القرآن، ج5، ص121.

[19]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج2، ص501.

[20]. سورة مائدة، آيه52.

[21]. وسائل الشيعة، ج27، ص196.

[22]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص11.

[23]. نهج البلاغه(للصبحي صالح)، حكمت211.

[24]. وسائل الشيعة، ج 16، ص99.

[25]. سوره نمل، آیه 14.

[26]. سوره اِسرائ، آیه 102.

[27]. سوره انعام، آیات 22 و 23.

[28]. سوره انعام، آیه 24.

1. سوره بقره، آیه 65؛ سوره اعراف، 166.

[30]. سوره اعراف، آیه 179.

[31]. سوره انعام، آیه 130.

برچسب